

تویک کارگری

تمام سال هر روز ساعت ها برای نان بخور نمیری جان می کنی و باز هم فکر می کنی شانس آورده ای که جای آن همه بیکاری نیستی که هر روز صبح منتظر صفحه ی نیازمندی های پشت دکه ی روزنامه فروشی صف می کشند و جیب هایشان از سکه های ده تومانی باد کرده است.

در ازای دوخت یک دست لباس تنها پانصد تومان عایدت می شود بی آن که بیمه شوی یا تضمینی برای از دست ندادن کارت داشته باشی. با وجود مهارتی که این سال ها در چرخکاری به دست آورده ای کابوس اخراج لحظه ای رهایت نمی کند، چرا که کارگری و تن به قراردادی ناعادلانه ای داده ای که تماماً به سود کارفرما تنظیم شده است. بر طبق این قرارداد بر نیروی کار خود اراده ای نداری و برای فرار از گرسنگی مجبور می شوی به هر شرایطی تن دهی. اگر در محل کار دچار حادثه شوی هیچ مرجعی وجود ندارد که وضعیت تو را پیگیری کند و در صورت نقص عضو فردایی مبهم و تیره پیش رو خواهی داشت. آن بار که انگشت اشاره ات زیر سوزن چرخ ماند، دو روز تمام در بستر افتادی و توی تب سوختی. نه تنها به تو غرامتی پرداخت نشد، کارت را هم از دست دادی. بلافاصله کس دیگری را جای تو به کار گماشته بودند.

همه ی این مصیبت ها در مقایسه با تحقیری که به خاطر جنسیتت بر تو روا می دارند بی اهمیت است. بارها در مواجهه با پیشنهادهای شرم آور صاحبکاران مجبور شده ای کارت را عوض کنی. چرا که نمی خواستی تنت را هم چون مهارتت ارزان بفروشی. اما می دانی که اگر در شرایط زنان کارگری

بودی که بی سرپرست هستند و تمام بار زندگی را به تنهایی بر دوش می کشند شاید تن به چنین درخواست هایی می دادی.

اما در برابر تمام سالی که از آن کارفرماست، یک روز هست که به نام تو در تقویم ها نوشته شده است. روزی که تمام رفقاییت همه ی آن هایی که مثل تو کارگرند و به نان شبشان محتاجند با تو در آن شریکند. حتی همین همکارانت که در کنار تو در یک سالن پشت چرخ هایشان نشسته اند و کارفرما برای سود بیش تر میانتان خصومت انداخته است که هر که بهتر بدوزد دست های بیش تری برای دوختن نصیبش می شود. تو حق خودت می دانی برای این که روزت را بزرگ بداری از مرخصی برخوردار شوی، اما کارفرما به هیچ وجه حاضر نیست حتی از یک ساعت بگذرد. سعی می کنی همکارانت را متقاعد کنی که بی تفاوت به تهدیدهای کارفرما دست از کار بکشند و وی را وادار به پذیرش خواسته ی بر حق خود کنی.

با حرارت به آن ها می گویی که تصور کنند اگر تما کارگران دنیا روزشان را تنها در خیابان ها راه بروند و حتی شعار هم ندهند چه اتفاقی می افتد؟ مسلم است که پشت تمام کارفرمایان دنیا را می لرزانند. اما ناگاه یکی آهسته می گوید: آن وقت این همه بیکاری که پشت در صف کشیده اند هجوم می آورند و آب هم از آب تکان نمی خورد.

در جوابش می مانی به این جای قضیه فکر نگرده بودی. زیر لب می نالی:

کاش ما هم ارتش کثیر خود را در برابر سرمایه داران سازمان داده

بودیم. رزا جوان

۱۳۸۲/۲/۹

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویس: ۱۳۸۵